

نظریه‌های ترجمه در عصر حاضر

ادوین گنتزler، ترجمه علی صلح‌جو، انتشارات هرمس، ۳۰۳ ص

همان‌طور که در مقدمه کتاب آمده است، نظریه ترجمه هم حوزه‌ای جدید است و هم نیست. برخی مترجمان خود را بی‌نیاز از آگاهی از نظریه‌های ترجمه می‌دانند، اما چون زبان به عنوان نظام نشانه‌ها با سایر نظامهای دلالت‌گر در ارتباط است، پس با ترجمه دارای پیوندی ذاتی است و از نظر نویسندگان امروزه دخیل بودن نظریه ترجمه در نظریه ادبی بسیار حس می‌شود. تاکنون کتاب کامل و جامعی درباره نظریه‌های نوین ترجمه به زبان فارسی در دسترس نبود و ترجمه این کتاب که به اکثر نظریه‌های ترجمه در عصر حاضر می‌پردازد و هرکدام را به تفصیل معرفی و تحلیل می‌کند و ارتباط بین آنها را روشن می‌سازد، کاری بسیار سودمند و گامی موثر در پر کردن این خلأ است.

کتاب پس از «دیباجه دبیران» و «دیباجه نویسنده»، بخشی به عنوان «مقدمه» دارد و در فصلهای دو تا پنج به ترتیب به کارگاه ترجمه امریکایی، «علم» ترجمه، مطالعات ترجمه اولیه، نظریه نظام چندگانه و مطالعات ترجمه و ساخت شکنی می‌پردازد. فصل هفتم کتاب نیز به «بحث آینده مطالعات ترجمه» اختصاص دارد. وجود دو واژه‌نامه فارسی-انگلیسی و انگلیسی-فارسی به همراه فهرست راهنما استفاده از کتاب را آسانتر می‌کند.

در فصل دوم، «که عنوان آن کارگاه ترجمه امریکایی است»، آمده است که ترجمه ادبی با اینکه در دهه ۱۹۶۰ و ۱۹۷۰ رشد چشمگیری داشت ولی در محافل دانشگاهی همچنان به عنوان فعالیتی دست دوم و اقتباسی باقی ماند. «اقتباسی دانستن فعالیت ترجمه به باقی ماندن وضع موجود کمک خواهد کرد، وضعیتی که بر طلب و مصرف کردن معنای «اصل» تأکید دارد نه بر تحلیل آن. فعالیت ترجمه نماینده جریانی است که علیه برخی اعتقادات ادبی حاکم عمل می‌کند،

و به همین دلیل در مؤسسات آموزشی و اقتصادی امریکا همواره در حاشیه قرار داشته و بخشی از نهضت ضد فرهنگی قلمداد شده است» (ص ۱۵). با اینکه علاقه عمومی به ترجمه ادبی افزایش یافته است، اما در باب ماهیت نظری زبان و ارتباط آن با ترجمه ادبی کمتر سخن به میان آمده است، و در اکثر کتابهای آموزش ترجمه بر این اصل تاکید شده که ترجمه ادبی فرایندی خلاق و در نتیجه غیرقابل آموزش است. نویسنده در مورد نظریه رویکرد کارگاهی تمرین مدار به ترجمه بحث می‌کند و مدل آی. ای. ریچاردز را معرفی می‌کند که باور داشته «معنای یکپارچه‌ای وجود دارد که می‌توان آن را مشخص کرد و نظام ارزشیابی یکپارچه‌ای هست که از طریق آن خواننده می‌تواند درباره ارزش معنا دآوری کند»، و البته او این معنای یکپارچه را در تشخیص دقیق منظور نویسنده می‌داند.

برخلاف ریچاردز، ازرا پاند در ترجمه بر ترجمه جزئیات، واژه‌های منفرد و تصویرهای واحد تاکید می‌کند و باور ندارد که معنایی یکدست و واحد در کل اثر وجود دارد. از این رو در این رویکرد مترجم مانند هنرمندی است که می‌تواند واژه‌ها را قالب‌ریزی کند و به آنها شکل دهد. به باور نویسنده «نوشته‌های نظری پاند به دو دوره، مرحله ایماژیستی اولیه که هنوز مفاهیم و برداشت‌های انتزاعی را در خود دارد و مرحله ایماژیستی متاخر که بر حالت پویشی واژه‌ها و جزئیات روشن‌ساز مبتنی بود تقسیم می‌شود، که در مرحله دوم انرژی یا صورتی که زبان در جریان عرضه شدن به خود می‌گیرد اهمیت بیشتری پیدا می‌کند.» فردریک ویل از عقاید مربوط به نقد نو در طرح ریچاردز بهره می‌برد تا نظریه‌های جدید نقد را با یکدیگر آشتی دهد. ویل به واقعیت بیرونی و ترجمه آن از فرهنگی به فرهنگ دیگر باور ندارد، بلکه نامیدن را نوعی ترجمه به زبان می‌داند و باور دارد که مترجم باید بداند که زبان در هر لحظه بی‌ثبات و با ثبات است، زیرا متن از یک سو به واقعیت و از سویی به خیال مرتبط است و انسان هم در قید و بند زبان و گفتمان است و هم می‌تواند زبان و روابط جدید خلق کند. «آنچه ترجمه را برای ویل ممکن می‌سازد (همگانیها و ژرف‌ساختها) سبب ناممکن بودن آن نیز می‌شود (لحظه خاص و روساختها).» فصل با این بحث پایان می‌پذیرد که در روش کارگاهی، به سبب خلاق بودن نویسنده، مترجم در جایگاه نویسنده خلاق می‌ایستد و هر تغییری ممکن است روی دهد.

فصل سوم با نام «علم» ترجمه آورده شده است. از آنجایی که کارگاه‌های ترجمه امریکایی حاوی نظریه‌ای محکم و منسجم برای ترجمه نبودند، ضرورت رویکردی نظام‌مندتر به ترجمه احساس می‌شد و زبان‌شناسی ظاهراً ابزار نظری و زبانی لازم را برای روبه‌رو شدن با این مسئله در خود داشت. همزمان با ظهور نظریه زایشی-گشتاری چامسکی در زبان‌شناسی، نظریه «علم» ترجمه ناپیدا نیز در مباحث ترجمه ظاهر و به سرعت دارای اعتبار شد. چامسکی به وجود ژرف‌ساخت و

روساخت در زبانی واحد معتقد بود و البته هیچ‌گاه هدف از ارائهٔ چنین الگویی را به‌کار رفتن آن در ترجمه نمی‌دانست، اما نایدا از این دو مفهوم برای نظریهٔ ترجمه خود بهره برد و ژرف‌ساختها را به‌عنوان ابزار مناسب برای مترجمی دانست که می‌خواهد پیام «زیربنایی» را از زبانی به زبان دیگر منتقل کند. البته نایدا به دو دلیل کاربردشناختی و مذهبی با چامسکی متفاوت است، زیرا به بافت فرهنگی که ترجمه در آن صورت می‌گیرد اهمیت می‌دهد و چون بسیار به ترجمهٔ کتاب مقدس پرداخته، همیشه نگران واکنش گیرندهٔ پیام بوده است. چامسکی به نظریهٔ سایپر-ورف اهمیت نمی‌دهد و معنای نشانه را خارج از بافت مطالعه می‌کند، در حالی که نایدا به تعریف و معنای نشانه در بافت و فرهنگی خاص اهمیت می‌دهد. نایدا باور دارد که ژرف‌ساخت زبان را که متشکل از نشانه در بافت است می‌توان طوری ترجمه کرد که درک آن همان‌گونه باشد که دریافت‌کنندگان پیام اصلی دریافت می‌کنند. او در ترجمه به تعادل نقشی، تعادل پویا و چگونگی انتقال پیام در زبان اهمیت می‌دهد. جزئیات نظریهٔ نایدا در آلمان کاربرد پیدا کرده است و آموزش ترجمه بر اساس «علم ترجمه» در دانشگاه سارلند انجام می‌شود. ولفرام ویلس از افرادی است که با تأثیرپذیری از نظریهٔ نایدا در این دانشگاه تدریس می‌کند. علم ترجمهٔ ویلس به سه بخش تقسیم می‌شود که نخست به توصیف علم عمومی ترجمه شامل نظریهٔ ترجمه می‌پردازد، بخش دوم به بررسیهای توصیفی ترجمه و بخش سوم به پژوهشهای کاربردی در مورد ترجمه می‌پردازد.

عنوان فصل چهارم «مطالعات ترجمهٔ اولیه» است. نویسنده باور دارد که در سالهای ۱۹۷۰ دو گرایش در باب تحقیق در ترجمه وجود داشت که یکی بر علائق ادبی و دیگری بر مباحث زبان‌شناسی و ادعای علمی بودن آن تأکید می‌کرد، و البته هر دو طرف با متونی محدود، روش خود را موجه جلوه می‌دادند، تا اینکه صاحب‌نظران هلندی و بلژیکی وارد میدان شدند و از آن میان جیمز هومز اصطلاحات «نظریه» و «علم» در ترجمه را کنار گذاشت زیرا باور داشت اولی فقط نشان‌دهندهٔ نگرش و دومی نامناسب برای تحقیق در متون ادبی است، و از این‌رو اصطلاح «مطالعات ترجمه» را به عنوان رشته‌ای جدید برگزید.

لِفَویر یکی از نظریه‌پردازان هلندی است که مفهوم تکاملی فراعلم را در ترجمه به کار می‌برد و به مفاهیم اثبات‌گرایانه یا تاویل‌گرایانه تأکید نمی‌کند. «مطالعات ترجمه» به تعریف نظریهٔ ترجمه نمی‌پردازد و می‌کوشد چگونگی روایهای ترجمه را روشن کند. به واقع این روش می‌خواست ماهیتی میان‌رشته‌ای داشته باشد. در این دیدگاه به جای اینکه سراغ نظریه‌های ادبی و زبان‌شناختی گذشته بروند و آنها را در ترجمه به کار گیرند، کار را برعکس کردند و گفتند ابتدا باید دید ترجمه چه مختصه‌هایی دارد و آن‌گاه مختصه‌ها را در نظریهٔ ادبی و زبان‌شناختی گنجانند. مطالعات ترجمه نیز همانند صورت‌گرایی روسی به مشخصه‌های روساختی بیشتر اهمیت می‌دهد. جیری

لوی، ترجمه‌شناس چک با بهره‌گیری از مفاهیم مطرح شده در صورت‌گرایی روسی، زبان را نظامی نشانه‌ای با جنبه‌های همزمانی و در زمانی می‌داند. همان‌گونه که همکار لوی، یاکوبسن، باور داشت که شعریت کیفیتی صوری است که می‌توان آن را از اثر جدا کرد، لوی نیز باور داشت که می‌توان به صورتی منطقی جنبه‌های هنری‌ساز متن را مشخص کرد و با جدا کردن آنها از نظام زبان و به کمک عناصری سبکی، آنها را در زبانی دیگر نشانند. به‌طور کلی در «مطالعات ترجمه اولیه» که ریشه در صورت‌گرایی روسی داشت، سعی می‌شد از تجویز دوری و بر توصیف تأکید شود.

فصل پنجم به «نظریه نظام چندگانه و مطالعات ترجمه» پرداخته است. ایتمار اون‌زهر (Even-Zohar) اصطلاح نظام چندگانه را برای جمع کردن نظام‌های ادبی از شکل عالی مثل شعر تا شکلهای پست مثل ادبیات کودکان به کار برد. اندک‌اندک نظریه نظام چندگانه و مطالعات ترجمه به هم نزدیک شدند. از دیدگاه نظریه‌پردازان نظام چندگانه، مسئله مطالعات ترجمه اولیه این بود که در آن هم به فرایند نظریه‌پردازی در ترجمه پرداخته می‌شد و هم درجه موفقیت متنهای ترجمه شده از دیدگاه همزمانی ارزیابی می‌گردید. البته در میان صورت‌گرایان روس نیز یکدستی کامل دیده نمی‌شد و یکی از این افراد که دیدگاههای متفاوتی نسبت به بقیه صورت‌گرایان روس داشت یوریچ تینجانوف بود که باور داشت ادبیت را نمی‌توان بیرون از تاریخ تعریف کرد و دیگر اینکه با تقویت قوانین مربوط به نظام حاکم بر روابط ادبی اهمیت واحدهای صوری کاهش می‌یابد. او باور داشت که نظام ادبی دارای سلسله مراتبی است و اون‌زهر از همین مفهوم در دیدگاههای او بهره می‌گیرد و اطلاعات گردآوری شده در مشاهدات او را مبنی بر اینکه ترجمه در جوامع گوناگون چگونه عمل می‌کند به کار می‌گیرد تا سلسله مراتب نظام فرهنگی را به طور کامل توصیف کند. به واقع چارچوب پژوهش اون‌زهر تحلیل روابط درون نظامی ساختارهای ادبی متعارض بود. او اصطلاح نظام چندگانه را برای اشاره به تمام نظامهای ادبی موجود در فرهنگی خاص به کار می‌برد. البته اون‌زهر ادبیات ترجمه شده را نیز در نظام چندگانه قرار داد. وی سه نوع شرایط اجتماعی را ترسیم می‌کند که ترجمه در آنها پایگاهی اصلی به خود می‌گیرد. یکی وقتی که ادبیاتی جوان در جامعه به وجود آمده، مثل جامعه اسرائیل، که ترجمه باعث می‌شود این ادبیات جوان زبان جدیدش را در انواع نوشته‌های ممکن به کار گیرد، دیگری وقتی ادبیات کم‌اهمیت شده مثل جامعه هلند، که ترجمه می‌تواند خلأ نوآوری را در آن جبران کند و سوم وقتی ادبیات در بحران است مثل امریکای سالهای شصت که در آن مذهبهای جاافتاده قادر به برانگیختن نویسندگان نسل جدید نیستند و ترجمه می‌تواند این کمبود را جبران کند. اون‌زهر باور دارد وقتی ادبیات ترجمه‌ای موقعیتی اصلی پیدا کند مرز میان متون ترجمه شده و بومی از بین می‌رود. و در نهایت، مزیت نظام چندگانه این است که بررسی ادبیات را با بررسی نیروهای اجتماعی و اقتصادی تاریخ یکپارچه می‌کند.

گیدئون توری ترجمهٔ مقصدمدار را معرفی می‌کند. به نظر او هر زبان یا متن از لحاظ ساختار، گنجینه، هنجارهای کاربرد و غیره با دیگر زبانها یا متون متفاوت است و از این رو باید طیفی برای ترجمه در نظر گرفت که در یک سوی آن پذیرش کامل در فرهنگ مقصد و در سوی دیگرش کفایت کامل برای برابری با متن مبدأ قرار دارد. او معتقد است ترجمه همواره میان این دو قطب قرار می‌گیرد، یعنی نه کاملاً از سوی فرهنگ مقصد پذیرفته می‌شود و نه در برابر متن اصلی از کفایت کامل برخوردار می‌شود. پس از مباحث توری در ۱۹۸۰، بحث مطالعات ترجمه از کارهای نظری به کارهای توصیفی تغییر جهت داده است. با اینکه محققان مطالعات ترجمه از هم دور شده‌اند و شاید نتوان نام مکتب بر آنها نهاد، اما می‌توان از برخی تعمیمها سخن گفت که در کل به ترجمه به عنوان واقعیتهایی عینی نگریسته نمی‌شود، بلکه آن را مجموعه‌ای از روابط ترجمه‌ای در موقعیتی معین می‌دانند. در حالی که پیروان مطالعات ترجمه به روشهایی نظام‌مند باور داشتند، اما زمینه برای تحلیلهای ساختگرایانه آماده شد که فصل ششم کتاب به یکی از امکانات آن می‌پردازد.

عنوان فصل ششم «ساخت‌شکنی» است. به واقع تمام نظریه‌های ترجمه تاکنون به طور قاطع متن اصل را از متن ترجمه متمایز کرده‌اند و این تمایز تعیین‌کنندهٔ ادعاهای بعدی دربارهٔ ماهیت ترجمه است. اما گروهی که نام ساخت‌شکنان به آنها داده شده است نگاهی اساساً متفاوت به ترجمه دارند و می‌پرسند اگر فرض کنیم که متن اصلی به متن ترجمه وابسته است چه خواهد شد؟ یا چه می‌شود اگر بپذیریم که اصل هیچ معنای مشخصی ندارد و هر بار که آن را ترجمه می‌کنیم معنای تازه‌ای به خود می‌گیرد؟ ساخت‌شکنان تا آنجا پیش می‌روند که می‌گویند شاید متن ترجمه ما را می‌نویسد نه ما متن ترجمه را. ساخت‌شکنان از ترجمه برای بیان دو نکته بهره می‌برند. از یک سو، سؤالاتی دربارهٔ ماهیت زبان و «بودن در زبان» مطرح می‌کنند و از سوی دیگر می‌گویند در جریان ترجمه است که می‌توان به بهترین صورت به مفهوم تفاوت که زیربنای رویکرد آنان را تشکیل می‌دهد نزدیک شد. معرفی این ایده که مترجم آفرینندهٔ اصل است ساخت‌شکنان بودند. آنها بر آن‌اند که متنهای اصل همواره در حال باز نوشته شدن‌اند و متن مبدأ در هر خواندن یا ترجمه از نو ساخته می‌شود. بقیهٔ فصل ششم به طرح دیدگاههای میشل فوکو دربارهٔ نویسنده و بحث گفت‌وگو و همچنین آرای هایدگر می‌پردازد. هایدگر زبان را آزاد می‌گذارد تا برای خودش سخن بگوید و آنچه از این رهگذر بر او آشکار می‌شود این است که «واژه متضمن رابطه‌ای است بین «هست» که نیست و اثر که هست در همان حالت از نبودن یک بودن.» دیدگاه دریدا نیز در این بخش معرفی می‌شود که مربوط به همین مفهوم هایدگری است که چگونه چیزی را که هست و در عین حال نیست می‌توان نشان داد. شاید عمده‌ترین نکته‌ای که دریدا در پی نشان دادن آن است این است که معنای مطلق در کار نیست، چیزی برای عرضه شدن در پس زبان نیست، هیچ چیز برای

بازنمایی در میان نیست. بنابراین ترجمه فقط بین دو زبان جداگانه جریان ندارد بلکه فرایندی است که در زبانهای واحد نیز دائماً در جریان است. بقیه فصل به دیدگاههای بعد از دریدا می‌پردازد. فصل هفتم و آخرین کتاب به «آینده مطالعات ترجمه» اشاره می‌کند و باور دارد پس از یک دهه که در مطالعات ترجمه و نظریه نظام چندگانه عمدتاً بحث بر سر توصیف بوده است، اکنون در دهه نود باز نوبت نظریه‌پردازی شده است. افرادی مانند توری، لمبرت و اونزهر هر کدام به نوعی وارد مباحث نظری ترجمه شده‌اند. امروزه کانون بحث در مطالعات ترجمه در حال تغییر است و دیگر ترجمه را پدیده‌ای زبان‌شناختی نمی‌دانند بلکه بیشتر آن را به عنوان پدیده‌ای فرهنگی قلمداد می‌کنند. از طرفی لمبرت و روبینس ترجمه را مهاجرت عناصر گفتمانی یعنی همان نشانه‌ها از طریق تبدیل می‌دانند که فرایندی بی‌نهایت است و در حوزه فرهنگ انجام می‌شود. بقیه فصل به نگرشهای دیگر افرادی چون لفویر و پاند می‌پردازد و در نهایت نویسنده آرزو می‌کند این کتاب سرآغاز کارهای دیگر باشد و راه را برای رویکردهای جدید دیگر بگشاید.

نظریه‌های ترجمه در عصر حاضر هر چند کتابی مشکل است و دوباره و چندباره خواندن را می‌طلبد، اما اطلاعاتی بسیار مفید و جدید در اختیار خوانندگان قرار می‌دهد و برای مترجمان، زبان‌شناسان و منتقدان ادبی منبعی بسیار ارزشمند به شمار می‌آید. با آنکه نثر کتاب به خاطر مطالب پیچیده و فراوانی که دارد سنگین است، اما ترجمه بسیار روان و دقیق است و اصطلاحاتی که مترجم به کار برده و در بسیاری موارد به خلق آنها پرداخته، بسیار گویا و قابل فهم است. واژه‌نامه‌های پایانی کتاب منبعی از اصطلاحات مفید در مورد نظریه‌های ترجمه و مباحث ادبی است که رجوع به آنها برای هر خواننده و علاقه‌مندی سودمند و حتی لازم است.

محمد راسخ مهند

مرکز نشر دانشگاهی منتشر می‌کند:

مجله باستان‌شناسی و تاریخ

سال شانزدهم، شماره اول، پاییز و زمستان ۱۳۸۰

عنوان برخی از مقالات:

آیا آرت خاستگاه تمدن سومری است؟ مدارک جدید از کناره هلیل رود: استان کرمان /

دکتر یوسف مجیدزاده

زیست‌بوم‌شناسی انسانی و اهمیت آن در پژوهشهای باستان‌شناسی / کامیار عبدی

گزارش مقدماتی بررسی باستان‌شناختی محوطه‌های پارینه‌سنگی استان لرستان،

زمستان ۱۳۷۹ / کوروش روستایی، فریدون بیگلری، سامان حیدری، حامد وحدتی‌نسب